**فهرست مطالب**

[مقدمه 2](#_Toc376719185)

[روایات مبنی بر جواز یا عدم جواز أخذ اجرت بر واجبات 2](#_Toc376719186)

[روایت اول 2](#_Toc376719187)

[بررسی روایت اول از نظر سند و دلالت 3](#_Toc376719188)

[بررسی روایت از نظر سند 3](#_Toc376719189)

[بررسی روایت از نظر دلالت 4](#_Toc376719190)

[نکته اول: بررسی واژه علم در روایات 4](#_Toc376719191)

[نکته دوم: شاخص های نجات عالمان دین 5](#_Toc376719192)

[نکته سوم: مراد از «أَرَادَ بِهِ الدُّنْیَا» در روایات 6](#_Toc376719193)

[نکته چهارم: اطلاقی دیگر در «أَرَادَ بِهِ الدُّنْیَا» 7](#_Toc376719194)

[جمع بندی نکات 7](#_Toc376719195)

[نکته پنجم: مراد از «فَهِیَ حَظُّه» در روایت 7](#_Toc376719196)

[نتیجه روایت 8](#_Toc376719197)

[روایت دوم 9](#_Toc376719198)

[بررسی روایت دوم از نظر سند 9](#_Toc376719199)

[نظرات در مورد توثیق یا تضعیف معلی بن محمد 10](#_Toc376719200)

بسم الله الرحمن الرحیم

# مقدمه

دلیل اول را که عبارت از آیات مربوط به **«قُلْ لَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیهِ أَجْرًا» (شوری/23) باشد،** بحث کردیم و با توجه به اینکه اصل در استثناء هم این است که متصل باشد بعید ندانستیم که این آیه را هم به شکل استثناء متصل معنا کنیم و این نکته را در جلسه گذشته مفروض گرفته بودیم که اصل در استثناء این است که متصل باشد. البته اگر جایی قابل تصویر به نحو استثناء منقطع باشد آن را باید پذیرفت و در یکی از آن احتمالات هم که شاید یک مقدار هم ترجیح داشته باشد گفتیم می‌توان استثناء در اینجا را متصل گرفت و این بحث تمام شد و حاصل دلیل اول این شد که اصل استدلال تام است، اما اختصاص به پیغمبر دارد و در غیر پیامبر از اشخاص معمولی و متعارف دیگر، شاید تام نباشد.

# روایات مبنی بر جواز یا عدم جواز أخذ اجرت بر واجبات

خوب از این آیه، عبور می‌کنیم می‌آییم سراغ روایات مبنی بر اینکه آیا در میان روایات دلیلی وجود دارد بر اینکه برای اجتهاد، افتاء، تعلیم و تبلیغ و این مجموعه مقولات دینی و فعالیتهایی که در حوزه استکشاف و ارائه معارف دین و حقایق دین انجام می‌شود اجر و دریافت مزد جایز است یا جایز نیست؟

این روایات در چند جا هست یکی در کتاب کافی جلد اول صفحه 46 در کتاب فضل العلم یک بابی دارد به نام **«بَابُ الْمُسْتَأْکِلِ بِعِلْمِهِ وَ الْمُبَاهِی بِه»** یعنی کسی که با علم خود دنبال مزد است و دنبال این است که دنیایی به دست بیاورد و کسی که مباهات به علم خودش می‌کند. این معنای عنوان باب است. در این باب احادیثی است که دو سه تای آن را به عنوان اولین احادیث مربوط به بحث را ذکر می‌کنم

## روایت اول

**«مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ جَمِیعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِی عَیَّاشٍ عَنْ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ قَالَ سَمِعْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ (ع) یَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مَنْهُومَانِ لَا یَشْبَعَانِ طَالِبُ دُنْیَا وَ طَالِبُ عِلْمٍ فَمَنِ اقْتَصَرَ مِنَ الدُّنْیَا عَلَی مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَهُ سَلِمَ وَ مَنْ تَنَاوَلَهَا مِنْ غَیْرِ حِلِّهَا هَلَکَ إِلَّا أَنْ یَتُوبَ أَوْ یُرَاجِعَ وَ مَنْ أَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ أَهْلِهِ وَ عَمِلَ بِعِلْمِهِ نَجَا وَ مَنْ أَرَادَ بِهِ الدُّنْیَا فَهِیَ حَظُّه»[[1]](#footnote-1)** دو گروه هستند که سیری ناپذیرند طالب دنیا و طالب علم، اینها دو گرسنه ای هستند که هیچ وقت سیر نمی‌شود: طالب علم و طالب دنیا. اما کسی که از دنیا به حلال اکتفا بکند، این سالم زندگی کرده است «**وَ مَنْ تَنَاوَلَهَا مِنْ غَیْرِ حِلِّهَا هَلَکَ**» و کسی که هم از غیر مسیر حلال برود این هلاک خواهد شد. طلب دنیا هیچ وقت تمام نمی‌شود اگر از راه صحیح رفت سالم می‌ماند و اگر از غیر راه صحیح رفت هلاک می‌شود، مگر اینکه توبه کند و برگردد. تا اینجا بحث کلی بود **«وَ مَنْ أَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ أَهْلِهِ وَ عَمِلَ بِعِلْمِهِ نَجَا وَ مَنْ أَرَادَ بِهِ الدُّنْیَا فَهِیَ حَظُّه**»

جمله های اول مربوط به آن منهوم اول یعنی طالب دنیا بود. از این فراز مربوط به طالب علم است.چون فرمودند که دو تا طالب داریم که هیچ وقت سیر نمی‌شوند که یک طالب، دنیا و ملاکش این است که حلال و حرام را جدا کند. اما در طالب علم تعبیر حضرت این است که «**وَ مَنْ أَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ أَهْلِهِ وَ عَمِلَ بِعِلْمِهِ نَجَا»** در طالب علم اگر دو چیز را رعایت کند یکی اینکه دانش را از اهلش فرا بگیرد و دوم اینکه عمل به علم کند این آدم نجات پیدا می‌کند پس این دو شاخصه دارد طلب علم از کسانی که اهلند و دوم اینکه عمل به علم کند این اگر انجام شد نجا اما **«وَ مَنْ أَرَادَ بِهِ الدُّنْیَا فَهِیَ حَظُّه**» اما اگر کسی از علم دنیا را جستجو کند با علم دنبال این باشد که دنیا را بدست بیاورد این **«فَهِیَ حَظُّه**» یعنی حظ و بهره اش همان دنیایی است که دنبال آن است و دیگر خبری از اجر و مزد و امثال اینها نیست.

### بررسی روایت اول از نظر سند و دلالت

#### بررسی روایت از نظر سند

این روایت از نظر سند معتبراست همان‌طور که ملاحظه کردید بحث سندی این روایت روشن است **«مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ جَمِیعاً»** این قسمت از سند مرحوم کافی دو ناقل وجود دارد و تکرار می‌شود یکی **«مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی**» و یکی هم **«وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ جَمِیعاً**» این دو سند هر دو می‌خورد به «**جَمِیعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِی عَیَّاشٍ عَنْ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ»** بنابراین هیچ کدام مشکل ندارد و همه توصیف خاص دارند و سند کاملا معتبر است این به لحاظ سند است که از لحاظ سند مشکلی نیست.

#### بررسی روایت از نظر دلالت

از نظر دلالت چند نکته را در این آیه عرض می‌کنم یکی دو نکته مقدماتی و خیلی ربطی به بحث ما ندارد اما بعضی هم به بحث ما ربط دارد.

#### نکته اول: بررسی واژه علم در روایات

نکته اول این است که این روایت دو محور دارد یکی طالب دنیا و یکی طالب علم است:

- در طالب دنیا ملاک اینکه این طلب در مسیر باطل قرار نگیرد، این است که طلب دنیا منطبق با ضوابط شرعی باشد «**إقتصر علی ما أحل الله له**» در آن محدوده حلال الهی حرکت کند این محور اول است که به بحث ما ربط ندارد.

- اما در محور دوم که طالب علم باشد دو تا ملاک برای طلب علمی که درست باشد وجود دارد یک ملاک این است که علم را از صاحبان و اهل علم و واجد صلاحیت های علم بگیرد و یکی هم اینکه عمل به علم کند.

نکته اولی که می‌خواهیم در این بخش دوم که موضوع بحث ما است بگوییم –همان‌طور که درمباحث فقه التربیه این بحث را عرض کردیم و به طور کلی این بحث را در یک هفته اخیر گفتیم و ادامه دارد- این است که واژه علم در روایات ما، علی الاصول منصرف به علم دین و علم مرتبط به سعادت بشر است این ادعایی بوده است که در مباحث فقه التربیه عرض کردیم و در همین مجلد های چاپ شده هم احتمالاً باشد، مبنی بر این که واژه علم، در کاربرد آیات و روایات، در مطلق علم به کار نرفته بلکه علمی که با سعادت انسان ارتباط دارد. البته این ادعای کلی است که ما کرده ایم البته گاهی هم قرائنی داریم که علم در مفهوم عام تر و فراتر از علوم دین به کار رفته اما کاربرد متعارف ظاهری آن و انصراف آن به علوم دین است این یک ادعایی بود که در جای خودش بحث شد. اما در اینجا حتما مقصود از علم، علم دین و علم معارف الهی است. یعنی علمی است که با سعادت و شقاوت شخص ارتباط دارد و برای این ادعاء هم شواهد داریم و شاهد آن هم اولاً این است که «**عَمِلَ بِعِلْمِهِ نَجَا»** و حتما روایات مربوط به عمل به علم مربوط به روایاتی است که در مورد اعتقادات و اخلاق و احکام و معارف دین است و کار به علم فیزیک و شیمی و امثال اینها ندارد و ثانیا **«وَ مَنْ أَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ أَهْلِهِ»** هم قرینه بر این است برای اینکه گفتیم که روایاتی داریم که می‌فرماید علم را از هر جا که هست بگیر. از آن طرف هم روایاتی داریم که می‌فرماید علم را فقط از ما بگیرید و این روایات در جلد 18 وسائل آمده و در جاهای مختلف آمده است که ما در فقه التربیه بررسی کردیم روایاتی که می‌گوید علم را فقط از ما بگیر از جای دیگری نگیرید مانند روایت:

**«شَرِّقَا وَ غَرِّبَا لَنْ تَجِدَا عِلْماً صَحِیحاً إِلَّا شَیْئاً یَخْرُجُ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَیْت[[2]](#footnote-2)»** اگر به شرق و غرب عالم هم بروید، هرگز به علم صحیح و درستی در دین دست نمی‌یابید، مگر آن علمی که از نزد ما آل محمّد بیرون می‌آید.[[3]](#footnote-3)

این روایت در مورد ابوحنیفه است یا شخص دیگری حضرت می‌فرماید شرق و غرب عالم بروید اما علم را فقط اینجا بگیرید و علم را فقط از ما بگیرید و از غیر ما نگیرید « **َفاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (الأنبیاء/7)** در مورد این روایات گفتیم که قرینه داخلی دارد و در مقام جمع آن دو طائفه متعارض گفتیم علمی که می‌گوید فقط از اهل آن بگیر. یعنی علم دین یعنی علم مربوط به عقیده وعمل و اخلاق که این نوع از علم را از اهل بیت و پیامبر باید طلب کرد و جای دیگری نباید رفت. روایاتی که می‌گوید علم را هر جا باشد بروید و بگیرید «**الْحِکْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَحَیْثُمَا وَجَدَ أَحَدُکُمْ ضَالَّتَهُ فَلْیَأْخُذْهَا**»[[4]](#footnote-4) این روایات در واقع مربوط به سایر علوم است و این یکی از جمع های است که آنجا کردیم حالا به هر حال این دو تا بحث را الآن نمی‌خواهیم ورود پیدا کنیم.

بنابراین، نظر ما این است که اینجا قرائن واضحه ای وجود دارد که مقصود از علم، علم دین است و علم دین، همان اعتقادیات و اخلاق و احکام است اینجا روشن است **«وَ مَنْ أَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ أَهْلِهِ وَ عَمِلَ بِعِلْمِهِ نَجَا**» منظور از این نجات، نجات اخروی است و عمل به علم یعنی عمل به معارف دین و احکام و اخلاق و امور دینی و همین محدوده هم هست که می‌گوید فقط از اهلش باید بگیرید و جای دیگری نروید این هم یک نکته پس مقصود از علم در این روایت، علم دین است و مطلق علم نیست و انصراف به علم دین دارد و اطلاق آن بعید است.

#### نکته دوم: شاخص های نجات عالمان دین

دو شاخص برای نجات عالمان دین، ذکر شده است یکی این است که ورودی علم آنها از مجرای صحیحی و منبع درست باشد و دیگری هم اینکه نتیجه و خروجی علم آنها عمل باشد پس منبع ورود علم انها اهل بیت است و مرجع معتبر و آن منبع صحیح علم آنها، اهل علم هستند که پیامبر و اهل بیت هستند و دوم اینکه خروجی این علم عمل است خروجی این علم مباحات، فخر و درآمد و امثال اینها نیست. این دو شاخص بود که برای علم صحصیح ذکر شده است.

#### نکته سوم: مراد از «أَرَادَ بِهِ الدُّنْیَا» در روایات

نکته سوم که با بحث ما هم مستقیماً ربط دارد این است که **«وَ مَنْ أَرَادَ بِهِ الدُّنْیَا فَهِیَ حَظُّه»** این قسمت از روایت ظاهر روشنی دارد یعنی کسی که باعلم دنبال دنیا باشد حظ و بهره او همان دنیا است. البته مقصود از علم در روایت، علم دین است. به عبارت دیگر علم دین را فرا گرفته و با علم دین دنبال دنیا است. این دنبال دنیا بودن مفهوم عامی دارد که مورد بحث ما را هم می‌گیرد کسی که با علم دنبال دنیا باشد علم دین را وسیله قرار داده است تا به دنیا و مقام دنیایی برسد مثلاً درس می‌خواند تا معارف دین را فرا بگیرد یا موقعیت اعتباری و جایگاه اعتباری پیدا کند یا بگویند این شخصیت بزرگی است، این مقام و جایگاه و رتبه دارد و یا علم دین را فرا می‌گیرد تا با آن فخر بفروشد و دیگران را تحقیر کند. بنابراین، اینها مصادیقی از «**أَرَادَ بِهِ الدُّنْیَا**» است. یعنی علم را وسیله ای قرار داده تا به دنیا برسد و یک مصداق آن هم همان بحث اجر است. علم دین را فرا گرفته برای اینکه پول به دست بیاورد مال و درهم و دینار به دست بیاورد «**أَرَادَ بِهِ الدُّنْیَا**» با این دارد معامله می‌کند، تا مال و امثال اینها را بدست بیاورد. بنابراین روایت، شمول موضوعی دارد و موضوع روایت نسبت به همه این اقسام شمول دارد از جمله اینکه، علم را فرا گرفته و سپس آموزش می‌دهد تا مال به دست بیاورد و حتی آن جایی که معامله کند به عنوان اجر و حتی آن جایی که معامله نکرده اما قصدش این است که به این عمل، به او هدایایی می‌دهند و انگیزه او این است که هدایایی به دست بیاورد. بنابراین، حتی این قسم هدایا را هم شامل می‌شود زیرا «**أَرَادَ بِهِ الدُّنْیَا»** پس اراده در اینجا یعنی همان نیت و انگیزه و داعی او از فرا گرفتن علم و سپس کسب مال کند. پس نکته سوم این است که اراده همان نیت داعی و انگیزه است و اطلاق و شمول دارد و دنیا هم اطلاق و شمول دارد پس نکته سوم این است که دو تا اطلاق در این فراز از روایت وجود دارد یکی در دنیا، که مقام، جاه، اعتبارات خارجی یا اموال و دراهم و دنانیر که دنیا همه اینها را شامل می‌شود. همچنین اراد هم اطلاق دارد این داعی ممکن است در شکل معامه رسمی خود را نشان دهد و ممکن است معامه هم نباشد ولی او می‌داند، محرک و انگیزه او همین قصه است یعنی «**أَرَادَ بِهِ الدُّنْیَا**» دنیا دارد او را به آن سمت می‌برد این هم یک نکته که ظاهر روایت اطلاق و شمول دنیا و مظاهر دنیایی است و هم اطلاق در انگیزه و داعی را می‌گوید. یعنی این داعی به هر شکلی که باشد چه این انگیزه در غالب یک معامله، گفتگو، قرار و مرار باشد یا بدون اینها باشد.

#### نکته چهارم: اطلاقی دیگر در «أَرَادَ بِهِ الدُّنْیَا»

نکته چهارم این است که اراد به الدنیا علاوه بر این دو اطلاقی که در اینجا گفتیم یک اطلاق دیگر هم دارد و آن اطلاق این است که **«أَرَادَ بِهِ الدُّنْیَا**» هم به نحو استقلال را شامل می‌شود هم به نحو اشتراک و هر دو را شامل می‌شود. به عبارت دیگر گاهی محرک شخص، برای فرا گرفتن علم، فقط دنیا است یعنی فقط دنیا محرک او است که به حوزه وارد شده و یا به تبلیغ یا فعالیت های دینی می‌پردازد و گاهی هم هست که حالت مشارکت دارد و در حقیقت شرک خفی وجود دارد. یعنی خدا و انگیزه های الهی هم در طلب علم سهیم است اما انگیزه های مادی هم وجود دارد بنابراین ظاهر آن اطلاق دارد اگر هم نباشد روایاتی داریم که اگر کار بین من و دیگری مشترک بود این بر می‌گردد به دیگری و من در آن سهیم نیستم و لذا نکته چهارم این است که **«أَرَادَ بِهِ الدُّنْیَا**» اطلاق دارد چه به شکل محض لالدنیا باشد یا لالدنیا و لله به صورت دو عامل جزء العلتی باشد یا دو عاملی که مستقلا هر دو باشند آن را هم می‌گیرد با همان انواع شرکی که در عروه هم آمده است.

#### جمع بندی نکات

پس این «**أَرَادَ بِهِ الدُّنْیَا**» که در نکته سوم و چهارم گفتیم سه اطلاق دارد که عبارتند از:

1. اراد به انگیزه اشاره می‌کند این انگیزه فقط شکل قرارداد و معامله ای نیست؛
2. اینکه دنیا اینجا فقط مقام و مباهات و فخر نیست بلکه شامل مال هم هست و شامل همه چیزهای دنیایی می‌شود مانند اینکه به زن و زندگی برسد بنابراین همه اینها را شامل می‌شود؛
3. اطلاق سوم هم این است که «**أَرَادَ بِهِ الدُّنْیَا**» اعم از اینکه خالصا دنبال دنیا باشد، یا به نحو شرک دنبال دنیا باشد. این هم مطلب چهارمی که در این روایت شریفه است و این موضوع دیگر روشن شد که موضوع بحث ما هم داخل در این است که فتوا می‌دهد و منبر می‌دهد، سخنرانی و درس و تبلیغ می‌کند و با این دنبال دنیا است و این را در برابر یک متاع دنیوی قرار داده است این مشمول این روایت شریفه است.

#### نکته پنجم: مراد از «فَهِیَ حَظُّه» در روایت

**«فَهِیَ حَظُّه»** یک فرازی است که در روایات زیادی آمده است و دو احتمال در آن وجود دارد:

الف: یک احتمال این است که مراد از **«فَهِیَ حَظُّه»** همین مفاد ظاهری مطابقی آن مقصود باشد که عبارت است از اینکه نتیجه عمل او، همان مزدی است که گرفته و در آخرت دیگر از مزد خبری نیست و به عبارت دیگر **«فَهِیَ حَظُّه**» دارد حصر می‌کند. جزای عمل این را در همین دنیا یعنی در آخرت از پاداش نیک، خبری نیست همچنین از آن ریحان، رضوان الهی و آن وعده ها و مطلوبات اخروی برای آدمی که طلب علم او دنیایی بوده است، خبری نیست این یک احتمال است که در این احتمال حرمت دیگر استفاده نمی‌شود، فقط می‌گوید که کار کردی و مزدت هم گرفتی و طلبی از خدا نداری. این دیگر عبادت نبوده و ثوابی نداری حتی ممکن است با این، تکلیف توصلی هم عمل کرده باشد و به نحو واجب کفایی موظف بوده علم را یاد بگیرد و یاد بدهد و این کار را کرد بنابراین گناه نکرده است چون به تکلیفش عمل کرده و حتی با این عمل نفی عقاب هم می‌شود چون واجب کفایی را عمل کرده و بنابر احتمال اول فقط نفی ثواب است یعنی عبادتی نبود که ثوابی داشته باشد.

ب: احتمال دوم این است که این **«فَهِیَ حَظُّه**» یک عنوان کفایی باشد «**فَهِیَ حَظُّه**» یعنی اینکه این شخص مستوجب عقاب است و اینکه می‌گوید در آخرت بهره ای نمی‌برد. یعنی مستوجب عذاب و عقاب است یک شکلی از مفهوم کنایی در این مقصود باشد. شبیه این در بعضی روایات مربوط به عبادات آمده است، مبنی بر اینکه کسی که در عبادت ریا بکند می‌گوید **«فَهِیَ حَظُّه**» من این عمل و نتیجه را به او می‌دهم که در این موارد گناه هم وجود دارد.

جمع بندی از این دو احتمال

ظاهر این است که همان احتمال اول را باید أخذ کرد، مگر اینکه قرینه داشته باشیم ممکن است که این تعبیر در یک جاهایی با یک قرائنی نشان دهندهٔ یک عقاب و مؤاخذه باشد اما ظاهر قصه این است که ثوابی به او نمی‌دهند و بیش از این نمی‌توان اطمینان داشت گرچه احتمال آن هم وجود دارد.

### نتیجه روایت

پنج نکته در این روایت بود که ضمن این بحث ها و نکته ها تقریر و جواب استدلال معلوم شد. استدلالی که کسی بخواهد بکند، مبتنی بر این است که بگوید: **«أَرَادَ بِهِ الدُّنْیَا**» شامل مزد و اجر حتی هدایا هم می‌شود و روایت هم می‌گوید «**فَهِیَ حَظُّه**» کنایه از این است که این کار خلاف است بنابراین، این تقریر استدلال است که جوابش هم در نکات ذکر روشن شد که ما از لحاظ موضوعی می‌گوییم، روایت شامل بحث ما می‌شود. حتی فراتر از اینکه بخواهد مزد بگیرد یعنی آنجایی که انگیزه اش مزد است و لو اینکه معامله نیست. این شمول موضوعی دارد و قبول داریم اما عبارت حکمی و محمولی آن لا یفید اکثر من محرومیت این شخص از ثواب البته خیلی هم بخواهیم همراهی کنیم یک کراهت از این بگیریم، اما اینکه بخواهیم حرمت از این استفاده کنیم بعید است این روایت اول که در اصول کافی بود.

## روایت دوم

**«الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ عَنْ أَبِی خَدِیجَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: مَنْ أَرَادَ الْحَدِیثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْیَا لَمْ یَکُنْ لَهُ فِی الْآخِرَةِ نَصِیبٌ وَ مَنْ أَرَادَ بِهِ خَیْرَ الْآخِرَةِ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَیْرَ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ.»[[5]](#footnote-5)**

این روایت همان روایت دوم در کافی، کتاب فضل العلم در باب **«بَابُ الْمُسْتَأْکِلِ بِعِلْمِهِ وَ الْمُبَاهِی بِه» است. ا**مام صادق می‌فرماید: کسی که حدیث ما را برای دنیا دنبال کند این شخص «**لَمْ یَکُنْ لَهُ فِی الْآخِرَةِ نَصِیبٌ» و** بهره‌ای در آخرت ندارد اما **«وَ مَنْ أَرَادَ بِهِ خَیْرَ الْآخِرَةِ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَیْرَ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ.»** اما اگر کسی با این حدیث دنبال آخرت باشد، خدا دنیا و آخرت هر دو را به او می‌دهد. بنابراین، به این روایت هم می‌توان تمسک کرد. برای اینکه اگر کسی بخواهد با فعالیت دینی اهداف دنیایی را دنبال کند، کار اشتباه و حرامی را مرتکب شده زیرا **«مَنْ أَرَادَ الْحَدِیثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْیَا لَمْ یَکُنْ لَهُ فِی الْآخِرَةِ نَصِیبٌ»**

### بررسی روایت دوم از نظر سند

روایت قبل از لحاظ سند کاملاً معتبر بود، اما این روایت در یک قسمت از سلسله سند محل اشکال است و آن «**مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ» است. بنابراین،** تنها کسی که در این سلسله سند محل بحث است «**مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ»** این شخص مشکلی دارد و آن مشکل این است که شیخ در فهرست و رجال این دو منبع اصلی رجالی که از شیخ است نام ایشان را در گروهی از روایتی که از ائمه، مستقیم نقل نکردند، برده است و بعد توثیق یا تضعیفی راجع به ایشان ندارد و لذا سه کتاب از کتب رجالی در مورد توثیق ایشان سکوت کرده‌اند که عبارت‌اند از: فهرست و رجال شیخ و رجال کشی که این رجال کشی را هم شیخ نقل کرده و از طریق شیخ این کتاب امروز دست ما است. بنابراین، در چهار منبع رجالی ما، دو تا از این کتاب ها مستقیماً تألیف شیخ است که یکی فهرست و یکی رجال شیخ است و یکی هم رجال کشی است که آن هم را شیخ نقل کرده است اما اصل آن کتاب دست ما نیست و آن کتابی که دست ما است روایت شیخ است.در این سه کتاب نام **ُمعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ** برده شده اما توثیق یا تضعیفی در مورد ایشان دیده نمی‌شود. اما در کتاب چهارم که نجاشی است و مقدم بر این کتاب ها است و دقت و ضبط بالاتری هم دارد در این کتاب نجاشی راجع به **مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ** تعبیر مرحوم نجاشی این است که «**کان مضطرب المذهب و الحدیث و له کتب قریبة**» تقریبا یا تحقیقا این عین عبارت است. این سه تا جمله‌ای است که مرحوم نجاشی راجع به معلی بن محمد بصری گفته است که عبارتند از یک اینکه این آقای معلی بن محمد بصری در مذهبش اضطراب داشت و ثبات نداشت. دوم اینکه کان مضطرب الحدیث یعنی حدیثش اضطراب دارد. یعرف و ینکر یعنی این معلی بن محمد یک چیزهایی دارد که قابل قبول است و یک چیز هایی دارد که قابل قبول و قابل پذیرش نیست. سوم دارد که «**له کتب قریبة**» یعنی کتاب هایی دارد که مفاد و مضامین و محتوای آن نزدیک به تفکر ما است یعنی قابل قبول است البته همین‌طور هم است زیرا ایشان کتاب هایی دارد، که اگر ببینید مانند منابع و امیرالمؤمنین و حلال و حرام و موضوعات خاصی که مخصوصا جنبه مذهبی هم دارد در خود کتب رجالی اسم آن کتاب هایش هم آمده. البته این کتب جز اصول اربع و منابع اولیه ما است که درج در کافی و اصول اربعه شد که متأسفانه خود آنها از بین رفت. به هر حال ایشان از این قبیل کتاب هایی دارد که متناسب با فضای مذهبی ما است این فرمایشات مرحوم نجاشی بود که گفتیم.

### نظرات در مورد توثیق یا تضعیف معلی بن محمد

نظریه اول: یک نظر این است که معلی بن محمد قابل قبول نیست و ضعیف است «**لالشهاده نجاشی بانه کان مضطرب المذهب و الحدیث»** و این جمله نجاشی قدح در این شخص و تضعیف این راوی است که این نظریه را برخی از علمای رجال ما به استناد شهادت نجاشی پذیرفته اند.

نظریه دوم: نظر دوم که نظر اقای خویی و مرحوم تبریزی و دیگر بزرگان رجال است توثیق معلی بن محمد است البته بر اساس یکی از این وجوهی که عرض می‌کنیم.

1. وجه اول دو مقدمه دارد یک مقدمه این است که شهادت نجاشی شهادت تضعیفی نیست برای اینکه نجاشی می‌گوید مضطرب المذهب است. اما آقای خویی می‌فرماید: اولا که مضطرب المذهب نیست چون که ما کتاب های ایشان را که می‌بینیم همه در راستای تقویت و تشدید ارکان مذهب است و کتاب هایش که خود نجاشی هم اسم برده مانند «**دلائل الصدق»** «**مناقب امیر المومنین**» و چیزهایی که از این قبیل است که همه نشان دهنده این است که ایشان در صدد تحکیم مبانی مذهب است ثانیا بر فرض اینکه معلی بن محمد مضطرب المذهب باشد. ما در وثوق راوی، صحت و درستی مذهب را شرط نمی‌دانیم همین‌طور که خیلی از روات ما عامی المذهب هستند مثل سکونی یا اگر هم از توابع شیعه هستند از آن طوائفی هستند که زیدیه هستند و امامیه اثنی عشری نیستند. بنابراین مذهب، شرط وثوق راوی نیست و شرط، هم عدالت نیست بلکه شرط، همان وثوق است بنابراین، مضطرب المذهب بودن نمی‌تواند قدحی وارد کند.
2. اما جمله بعدی یعنی مضطرب الحدیث می‌خواهد بفرماید که مضطرب الحدیث معنایش این نیست که خود این شخص آدم ضعیفی است، بلکه می‌خواهد بگوید آن چیزهایی که نقل کرده همه چیز در نقل های او هست. این مانعی ندارد که آدم موثقی باشد و چیزهایی را با سندش نقل کند و با افکار و اعتقادات ما جور است و قابل قبول است اما به یک دلائلی آن مضمون را ما قابل قبول نمی‌دانیم لذا اینکه شخصی مطالبی را که معتبر نیست نقل کند این مخل به وثاقت او نیست و نجاشی هم نگفته که معلی بن محمد ضعیف هست. زیرا نجاشی در جاهایی که می‌خواهد تضعیف کند می‌گوید ضعیف و امثال این. پس معنای اضطراب حدیث این است که چیزهایی نقل کرده است که خودش هم بعد توضیح داده با این الفاظ که **«فی احادیثه ما یعرف و ما ینکر**» یعنی یک چیزهایی از آن درست است و یک چیز های که با عقل و یا با مبانی مذهبی ما جور در نمی‌آید که اینها را نفی کرده است و آدم موثق هم خیلی چیزها را نقل می‌کند. این هم در این خصوص پس مضطرب الحدیث و مذهب بودن آن مضر نیست.
3. از آن طرف شاهد داریم که معلی بن محمد آدم معتبری است **«و له کتب قریبه»** یعنی کتاب هایش با مبانی ما متناسب است و فرقش هم این است که اینها تضعیف نیست بلکه، توثیق می‌خواهیم که آقای خویی توثیق ایشان را هم جز رجال کامل الزیارات بودن می‌دانند، چون ایشان جز رجال کامل الزیارات هستند و ایشان رجال کامل الزیارات را قبول داشتند این فرمایش آقای خویی است و ادامه‌اش را حالا معجم و کتب رجالی راجع به ایشان را ببینید و همچنین احادیث بعد از این باب را تا مطلب روشن گردد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

1. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافي (ط - الإسلامية)، جلد1، ص 46، تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق. [↑](#footnote-ref-1)
2. نورى، حسين بن محمد تقى، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، جلد 17، ص 274، قم، چاپ: اول، 1408ق. [↑](#footnote-ref-2)
3. ابن بابويه، محمد بن على، فضائل الشيعة / ترجمه توحيدى، تهران، چاپ: سوم، 1380 ش. [↑](#footnote-ref-3)
4. كلينى، محمد بن يعقوب، كافي (ط - دار الحديث)، جلد 15، ص 399، قم، چاپ: اول، ق‏1429. [↑](#footnote-ref-4)
5. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافي (ط - الإسلامية)، جلد1، ص 46، تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق. [↑](#footnote-ref-5)